حاصل شود و وجود دنیا وی ضرر نکند چه درین وقت دنیا
بر صفت خود همی ماند پس چه ضرر کند و موت اختیاری باید
آلهی شود یا کسبی اگر بجذبهٔ آلهی شود فهو المراد و الا باید که
کسب کند و طریق کسب درین رساله بر سبیل اختصار بیان
شده است پس هر که طالب حق باشد او فضل است ویرا
که این رساله را بخود نگاه دارد و خواند و سواد و بیاض
چشم خود سازد و طعمهٔ قلب کند و اگر خواندن نداند باید که
از کسی استماع کند و عمل کند موت اختیاری دربیت آید تمت الرساله

۶ رسالهٔ الهامات فی بیان مراد الهامات الحقائق

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد و ثنا بی عدد مر خدای را که همه جمال دو دوا و ست
و درود نامحدود بر آن محبوب که همه زبان محمود او ست
و بر آل او و بر یاران او که شتوها ... بر رسالت
وی اند و بر اولیاء او که سلسلها و لایهٔ وی اند اما بعد
پس میگوید بنده ضعیف کمترین حقیر فقیر محمد امین قطب الاولیا چشتی

شیخ الانقیاد محمد بن احمد ابن نصیر المعروف بہ شیخ حسن محمد
ابن میاں چیونا ابن نصیر بن مجد الدین بن سراج الدین بن
کمال الدین العلامت الحسینی المستفیض ظاہرا و باطنا
من خاله الحقیقی قطب الاقطاب الشیخ نصیر الحق والدین
محمود چراغ دہلی قدس سره المستفیض من مولاه ایه نصیر
ہذه رسالة مکرمت مشتملة علی الہامات رب العالمین
کان عددہا اربعین فیہا بیان سرایات امہات الصفات
فی الموجودات، الہام اول طالب را باید کہ دل را از یاد غیر
حق تعالی پاک کند و در وی ثبوت الله کند کہ چه دل یک است
دو چیز بروی شود نہ گنجد حق تعالی گنجد یا غیر حق گنجد
چون حق تعالی گنجد ہمہ عالم در تصرف وی رسد چه من له المولی
فله الکل و چون غیر حق تعالی گنجد ہمہ عالم از تصرف وی
رفت چه من فات المولی فات الکل الہام دوم طالب را باید کہ
دران کوشد کہ تفرقه از دل [illegible] یعنی تعلق گرفتن وی
با مور دنیاوی منع کند تا جذب شود یعنی کیفیت بیخودی شود

دران کوشد کہ تفرقه

تا مشاهده حق تعالی کرد تا لطلب امور دینی مشغول نشود یعنی
از حق تعالی نه طلب بهشت کند نه خوف دوزخ کند مشاهده چه آست
حضور است با اعمال صالحه الهام سوم طالب را باید که داند
حق سبحانه و تعالی حاضر و ناظر و شاهد و با ماست اما کیفیت
وی مجهول است عند من لا یعرف یعنی مراقبه الله حاضری
الله ناظری الله شاهدی الله معی کند اما باید که اول مراقبه
شیخ کذلک کند بعده مراقبه مذکور کند الهام چهارم طالب را
باید که داند که الخیر غیر الله است اعتبار نداند چه فانی خواهد
شد پس با وی محبت کردن چه فایده نه بود ذات خود را
کذلک داند و با وی محبت نکند پس در دل جز محبت حق
نکند و با غیر وی نکند پس اگر دارد وی ذات خود کند از این
جهت کند مگر برعبادت حق تعالی قدرت باید و محبت که با غیر حق
کند بدان قدر کند که حق تعالی فرموده است و نیز موده
حق کند نه بهوا نفس خود کند الهام پنجم اما طالب را
باید که در نفی خواطر کوشد و در قلت طعام و کلام و منام

در دل مراقبه شیخ کند
بعده مراقبه حق کند

محبت که با غیر حق کند
قدر فرموده حق کند

در نفی خواطر کوشد
و قلت طعام و منام و کلام
و صحبت انام

وصحبت مع الانام سعی کند و بر ساوس خود را ندهد الهام ششم طالب را باید که چون در ریاضت و مجاهدت چیزی ظاهر گردد بروی التفات نکند و اعلی از وی طلب کند و آنچه ظاهر شود پیش کسی نگوید و پیش پیر و یا مرشد بگوید الهام هفتم طالب را باید که توحید حاصل کند یعنی دل را تخلیص دهد از آنچه غیر حق تعالی است یعنی بدو دراین کوشد که مراد طلب حق تعالی شود از ارادت وی شود و با علم وی شود و با معرفت وی شود یعنی امور خود همه بوی تسلیم کند آنچه خواهد همان کند و در دل توجه بهیچ چیز نکند شعور دل از غیر حق دور کند الهام هشتم طالب را باید که دل از دام هوای نفس و هوس دور کند یعنی ریاضات و مجاهدات اختیار کند تا جذبات لطف حق تعالی بر دل وی سلطنت کند و التذاذ محسوسات و معنویات دور شود و لذت مشاهدات یابد و از اغنیای بیزار شود الهام نهم طالب را باید که چون لذت دریافت حق تعالی

باید سعی خود را در ان تمام کند و داند که این لذت بفضل
حق و برکت شیخ یافته شده است نه بعمل یافته ام و داند که اگر
عمل جاودلیلی بودی وان عمر در طلب آن لذت صرف
کردمی یافتن ان ممکن نبودی مگر بفضل حق تعالی و برکت
شیخ الهام نوهم طالب را باید که داند حقیقت الحق هستی است
هستی وی را ممکن نبود نشانی دی بی نشانه و او همه چیز ما را
داند و دانستن وی کماهی هی ممکن نی فرموده است که
قطب الاد یا حقیقت الحق کماهی لا یمکن لولی ولا النبی
الهام یازدهم طالب را باید که داند که وجود حق سبحانه و تعالی
بالذات است و بغیر محتاج نه و وجود باقی موجودات بوی
اند و محتاج بوی اند و سبب پیدا کردن ایشان حب عرفان
حق تعالی است الهام دوازدهم طالب را باید که داند هریکی
از موجودات مظهر صفتی است از صفات حق یعنی نسبت
هریک از کاینات بهریک از صفات داند که تجلیه او در ان
غالب است اگر تجلیه دیگر صفت نیز است اما مغلوب است

فضل حق و برکت شیخ

سبب پیدا کردن موجودات
جستن عرفان حق است

پس داند که بهر یک ظهور حق است الهام سیزدهم طالب را باید
که داند که سبب شناختن حق تعالی مظاهر اند پس باید که با آن
الفت بکند و الفت بمظهر کند که رسیدن حق بدان شود
یعنی شیخ کند و خدمت وی اختیار کند الهام چهاردهم طالب را
باید که داند حق تعالی از همه غنا دارد و غیر وی را اعتبار
و ما و تو در میان بهانه است الهام پانزدهم طالب را باید
که داند که حق تعالی واجب الوجود و ممتنع العدم و وجود
و غیر وی ممکن است پس بعض وقت ممتنع شود و بعض
وقت موجود شود الهام شانزدهم طالب را باید که داند
که اتحاد کسی با حق تعالی روا نه و کذلک حلول کسی در حق تعالی و نیز
اتحاد حق با کسی است روا نه و کذلک حلول روا نه الهام هفدهم
طالب را باید که داند تغیر در ذات حق تعالی ممکن نه و کذلک در
صفات وی اما اگر عکس معلوم شود پس باعتبار ما است
نه باعتبار وی الهام هژدهم طالب را باید که داند که ظهور
حق تعالی بعالم است و وجود عالم بحق است اما العالم محتاج

و عالم بوی محتاج است پس از یک طرف احتیاج باشد
الهام نوزدهم باید دانست که حق تعالی را بدلیه نیست پس با
احتیاج همه بوی باشد الهام بیستم باید که بداند که همه کس
در طلب حق تعالی اند بعضی با جهت تیاز کردن ابتاع اشیا
بعضی بیان آن اتباع اولیا و بعض بر ضد این اند اول
قبول اند و آخر مردود اند الهام بیست یکم باید دانست
انچه در عالم حق تعالی بود همان ظاهر شود و بر هر طریق
گذران بود بر همان ظهور میکند و انچه دران خواسته است
همان میشود پس تکلف بکردن هیچ فایده ندارد مقصود از
ظهور معرفت حق تعالی است نه غیر وی پس دران کوشش
باید کرد الهام بیست و دوم باید دانست که در نیک و بد
ظهور حق است و همه از وی است اما انبیا و اولیا طالب
نیک اند نه بد پس ما را طلب نیک باید کرد نه بد الهام
سیوم باید دانست که اگرچه در همه ظهور حق تعالی است
بیا عین حق شدن پس ممکن نیست پس دعوی سبحانه و انا الحق

وغیرهما عین کفر است مگر در وقت غلبهٔ حال که در آن سکر
غالب شود الهام بیست و چهارم باید دانست که حق تعالی
پاک است از اضافات نعوت و صفات و مقدس است
از دلالت الفاظ و لغات نه نقل را در رفعت ذی جلال
زبان عبارت است و نه عقل را کنه کمال وی به امکان
اشارت همه ارباب کشف از ادراک حقیقت وی در حجاب اند
و همه اصحاب مشاهده از معرفت وی در اضطراب
نشان وی بی نشانی است و عرفان وی حیرانی است
الهام بیست و پنجم باید دانست که اصل همه اشیاء
نور حق تعالی است و تعالی در حد ذات یک است و عدد
را با وی راه نیست   بیست و ششم باید دانست که هر چیز را
که هست فنا دارد ساعت بساعت اما با فنا این مشکل است
جز بعد دست شیخ معلوم نشود الهام بیست و هفتم باید دانست
که عظیم ترین حجابی و کثیف ترین نقابی بر اجمال الله را
دانستن ذات خود است پس باید دانست که ذات من مظهر

در حقیقت نقاب حجاب [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] حجاب [illegible]

از مظاهر آثار اسماء الله است الهاء حیث وهشتم باید
دانست که مظهر وظاهر یک نیستند ظاهر دیگر است و مظهر دیگر
الهام حیث ونهم باید دانست که هر قدرت وفعل که از
کسی صادر شود بجز ارادت حق تعالی نمیشود اما اگر یک صادر
شود لا بد است که یک خواهد شد اگر چه صادر شود هر کسی
باید کرد الهام سی ام باید دانست که علم برد و وجه است
یکی را همه کس علم نامند دیگر را ارباب مشاهده علم نامند
چنانکه اول را علم نامند اگر تو خواهی که این بفهمی کن که
چون کوزه آب پر کرده شود و ویرا سوراخ کرده شود
در یک محله پس آن آب از آن سوراخ جاری شود و از این
جاری شدن بغیر علم نباشد و کذلک عزری و بشر بعضی چیز از
بلندی فرود میرود و نجابت پستی و بعضی بر عکس و این
بغیر علم ممکن نه و کذلک قدره است و عزری از صفات
ذاتیه حق تعالی پس معلوم شود که در هر ذره از ذرات موجودات
همه صفات ذاتیه حق تعالی ساری است چنین فرموده است

قطب الاولیا ولی سرایة محبوب الکیفیة است   بیت

ساریست سر عشق در هر ذره علی الدوام • کالشمس فی الدجی

تطلع من الغمام ابهام سی و یکم :: بدانست که چون تصور باحی

کند بداند که او تعالی زنده است و خود را مرده داند

و زندگی بوی تعالی سپارد و داند که هو الحی الذی لا تأخذه سنة

ولا نوم پس معلوم شود که صفة حیاة وی تعالی در من ساریست

و مرا زندگی نه و من جمادم و فیض حیات وی تعالی

در من ساریست و چون حال جیوه خود معلوم شود حیات

دیگر نیز معلوم شود چه دیگر هم بیشتر جماد است یا مثل وی ابهام سی

[illegible] و هم باید که چون تصور کند قادر داند که او تعالی

قادر است و مرا قدرت نه چه من مرده ام جمادم و صفة او

تعالی قادر است القادر الذی قدرته فوق کل قادر و قدرة

وی تعالی در من ساریست و بر ذات خود دیگر را قیاس

کند ابهام سی و سیوم چون تصور علیم کند داند که او تعالی داناست

و من نه چه من مرده ام جمادم و علم وی تعالی در من ساریست •

بر حال دیگر همین باشد چه هو الذی فوق کل ذی علم علیم صفة
وی تعالی است الهام چهارم معنی و چون تصور با سمیع کند داند
که او تعالی شنونده است نه من چه من مرده ام جمادم و شنونکی
وی در من ساریست وصفت او هو السمیع است بر خود
دیگر ~~قیاس~~ قیاس کند الهام پنجم چون تصور با بصیر کند
داند که او تعالی بیننده است نه من چه من مرده ام جمادم
و بینندگی وی در من ساری است وصفه وی هو البصیر است
و بذات خود دیگر را قیاس کند الهام ششم چون تصور
با مرید کند داند که وی تعالی خواهنده است نه من چه من مرده ام
جمادم و خواهندگی وی در من ساریست وصفه وی هو المرید
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید است و بر خود دیگر را قیاس
کند الهام هفتم چون تصور با متکلم کند داند که وی
تعالی گوینده است نه من چه مرده ام جمادم و گویندگی
وی در من ساریست و بر خود دیگر را قیاس کننده داند که
صفه وی المتکلم الذی یتکلم بقدرته کل شیء است الهام هشتم

بدان چون کسی را چنین سرایت معلوم شد سرایت در صفات

داند ایشان امهات صفه اند الهامی کنیم بدان چون کسی

قیاس کند نادان باشد چه ترجیح بلا مرجح لازم آید و آن

باطل است و چون قیاس کند داند که صفات حق تعالی نه

عین ذات حق تعالی اند و نه غیر ذات حق تعالی از در سرا

و سرایت را در من است مجهول الکیفیة است عندمن ایاسند و هذا

کلذة السکر زاهام جهلم باید دانست که انچه درین رساله

مذکور است بجز بعد شیخ کامل و مکمل نباشد خواه در صدر

حیات باشد خواه نباشد باید گرفته با آن شیخ کند

و یک لحظه از وی غافل نباشد و مرشد باید کرد تمت هذه الرساله